

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

تألیف: امام عبدالقادر گیلانی (رحمة الله علیه)  
برگردان از: محمدجعفر مهدوی  
فرستنده: درویش وردک  
۲۱ سپتمبر ۲۰۱۵

## فتح الربانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مترجم:

گرد درویش دوست پرواز کند

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند

الا در دوست راکه شب باز کنند

هرجا که دری بود به شب در بندند

سپاس و ثنای بی حد و مرز، خدای راکه نوع بشر را بمزیت نطق بر سایر جانداران برتری داد، و او را به خلعت عقل و ادراک و به تشریف شناخت و عرفان بیاراست. خدائی که در مقام لطف آتش نمرودی را بر خلیل خود گلستان نمود و به خطاب « قلنا یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» کید جباران و ستمگران را باطل نمود، و به گاه قهر پشه ای را مأمور دفع دشمن غدار گردانید، و سلام و درود بی پایان به روان پاک بهترین برگزیدگانش محمد مصطفی و آل و اصحاب او باد. قریب به دو سال پیش کتاب «الفتح الربانی» تألیف حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی-قدس سره- از طرف یکی از دوستان به حقیر اهداء گردید، و ضمن مطالعه آن تصمیم گرفته شد که در مجلس تفسیر قرآن کریم که روزهای جمعه در منزل این بنده منعقد است و عده ای از مؤمنین و علاقه مندان به قرآن در آن شرکت می کنند، قسمتهائی از این کتاب که راهنمای واقعی طریقه قادریه است خوانده شود، و همین قصد عملی گردید. از اینرو که کتاب صددرصد مبتنی بر کتاب و سنت محمدی (صلی الله علیه و سلم) است و راهنمای عرفان اصیل، طرفداران زیادی پیدا کرد و در هر جلسه به تعداد شرکت کنندگان افزوده می گردید. ضمناً چندین بار از سوی عده ای از دوستان و علاقه مندان درخواست شد که به زبان فارسی برگردانده شود تا کسانی که قادر به مطالعه کتب عربی نمی باشند، نیز از آن بهره مند شوند. حقیر درخواست دوستان را علی رغم بیماری مزمن قلبی که بدان دچار هستم اجابت کرده، و اوایل تابستان سال ۱۳۶۹ تصمیم گرفتم هر چند به کندی هم پیش رود، آن را ترجمه نمایم و با همین نیت از اول تیرماه شروع و در مدت سه ماه، یعنی تا اول مهر، کار ترجمه به پایان رسید، و اینک تقدیم علاقه مندان می گردد.

کتاب حاضر کتابی است عرفانی و مجموعه مواعظ و اندرزهای حضرت شیخ عبدالقادر است لازم می داند اشاره ای هر چند کوتاه و گذرا به عرفان و تصوف بنماید و خصوصاً پیروان طریقه قادریه راکه از این مرشد بزرگ و پیر طریقت پیروی می نمایند، متوجه عرفان اصیل قادری کند.

\*\*\*

سفینه هستی از زمانی بس دور و ناپیدا، باستانی بسیار دردیای بیکران وجود به سوی مقصدی رهسپار است. سرنشینان این سفینه از کجا آمده اند؟ به کجا می روند؟ چرا آمده اند؟ چرا می روند؟ آگاهی چندانی ندارند، ولی همه و همه، از ذره تا کل در تکاپو و جست و جویند تاراهی از این بن بست بیابند، اما هر چه بسیار دویده اند، کمتر یافته اند و کمتر موفق شده اند.

انسان موجودی است که دیر تر از همه در این سفینه جای گرفته است، اما به چه جهت و به چه وسیله در مرکز دایره حرکت قرار دارد و در قوس صعودی دایره در حرکت است؟ باین که به قول دانشمند شهیر انگلیسی دکتر الکسیس کارل، موجودی است ناشناخته، به شناخت همه چیز پرداخته و اگر بتوان موجودی رایافت که تا این اندازه بدین راز پوشیده و این سرنهانی آگاهی یافته باشد، مسلماً همین موجود ناشناخته است، که از بدو پیدایش باجوششی درونی در پی این کاروان و همراه آن در وادی تاریک و بی انتهای هستی به تکاپو پرداخته است. اما اگر پرسیده شود: نتیجه تلاش و کوشش او در این راه چه بوده است؟ جواب قطعی و یقینی پیدا نخواهیم کرد، بلکه پاسخ ظنی و گوناگون است، و شاید بهترین پاسخ همان باشد که ناخدای این سفینه تعلیم فرموده است: «ربنا ما خلقت هذا باطلاً، سبحانه ففتنا عذاب النار». این تکاپوی انسانی رابه وازه های مختلف و تعبیر گوناگون می توان بیان کرد، از جمله: در و پویایی، سخت کوشی، ژرف نگری، درون کاوی، برون گرائی، جهانیابی، بالاخره شناخت و عرفان و تمام این کلمات و واژه ها نشانگر اینست که بشر از روزی که پای به دایره وجود و سفینه هستی نهاده است، در صدد است که با ناخدای این سفینه آشنا شود و به راز و رمز سفینه آگاه شود، هر چند آگاهی اندک و مختصر، یا لااقل دسترسی به افسانه حیات، و یا از خود فسانه ای ساختن، همینگونه که فرزانه ایرانی حکیم عمر خیام نیشاپوری گفته است:

**آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند**

**ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند**

اما از آنجائی که نوع بشر موجودی تلاشگر است، هیچ گاه در طول حیات خود دست از تکاپو برنداشته است، و چه بسا شعله هائی از فضای تاریک و مبهم را در دل خود یافته است، و راز هائی همچنان به صورت راز بر او مکشوف گردیده. اینگونه افراد رابه تعبیری که بیان کردیم عارف، شناسا، مردحق، ابدال، اولیاء و...، می خوانند، که دیگران رابه کوره راهی که یافته اند راهنمایی می کنند، این که گفته شد کوره راه، به این معنا است که در طول تاریخ بشر کسی نتوانسته است کشف تمام اسرار هستی را مدعی شود، یا به شناخت کامل خالق هستی دست یابد، آنجائی که پیغمبر اسلام که گزیده عالم آفرینش و گل سرسبد اولاد آدم است می فرماید: «مَاعَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» و «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» و «لَا ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ»، دیگر راهی برای کسی باقی نمی ماند و جای گفت و گو برای هیچ کس نیست، باید گفت:

**جائی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد**

لذا آنچه راکه گفته اند و می گویند خواهند گفت، فقط نشانی از همان سوسوی ضعیفی است که تابیده و در اطرافش این همه سخن، این همه قول و غزل، این همه قال و مقال و این همه بحث و گفت و گو شده است. پس بهتر است زبان در کشیم و به همان شعله ضعیف قناعت کنیم، و ببینیم چکار باید بکنیم، کجا برویم و چه بگوئیم؟

در طول حیات بشر افرادی از این شعله چراغها فروخته اند، و راهها نموده اند، هر چند حافظ راعقیده بر اینست که حتی عقل هم خواست که از این شعله چراغی افروزد، برق غیرت نه تنها او را راه نداد، بلکه از این گستاخی عقل بابرقت غیرت جهان را برهم زد، تادیگر کسی مدعی نشود و آنکه قصد تماشاگه راز دارد، بداند که باضربه دست غیب مواجه خواهد شد پس بیهوده سینه خویش را آماج این ضربه نکند.

**عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد**

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز

اما به قول مولانا:

هم بقدر تشنگی باید چشید

آب دریا را اگر نتوان کشید

بدانچه یافته شده است می پردازیم.